



گوشه هایی از زندگی " فلاکت بار " خاندان پهلوی



شاه به باربارا والترز ، خبرنگار " ای بی سی " : بحث در بارهء رقم میلیاردها دلار [ ثروتم ] پوچ و مسخره است . مردم نمی دانند یک میلیارد دلار چقدر پول است تاچه رسد به 25 میلیارد دلار که اورابه داشتن آن متهم می کنند . او قبول کرد که بی چیز نیست ولی شاید ثروتمندتر از بعضی میلیونرها یا آمریکائی نباشد . شاه گفت ثروت او بین 50 تا 100 میلیون دلار است .

ص 273 کتاب

در ۱۹۷۱، هم در شاه و هم در حکومت او احساس اعتماد به نفس دیده می‌شد. اما چنانکه جشنهای تخت‌جمشید نشان داد این احساسی بود که کم‌کم تبدیل به يك غرور غیر واقعی شد. شاه این جشنها را روایت جدیدی از کنگره وین در سال ۱۸۱۵ تصور کرده بود که در آن فرمانروایان جهان توانستند با یکدیگر دیدار و درباره مسائل جهان گفتگو کنند. یکی از شعارهای تبلیغاتی دولت درباره این جشن از این قرار بود: «این گردهم‌آیی با عظمت جهانی، تخت‌جمشید را در روز فراموش‌نشده ۱۵ اکتبر ۱۹۷۱ (۲۳ مهر ۱۳۵۰) تبدیل به مرکز ثقل جهان کرد.»

تخت‌جمشید نمایی بود که ضمن آن رؤیاها و بلندپروازیمهای شاه آشکار شد. بسیاری از اشخاصی که در آن هنگام درباره آن چیز نوشتند گفته کریستوفر مارلو را به‌خاطر آوردند که: «چه شکوهمند است که آدمی شاه باشد و در پرسپولیس پیروزمندانه سواری کند.» ولی از يك نظر این جشن برای شاه پیروزی و از يك لحاظ نیز تا اندازه‌ای شکست بود زیرا در بسیاری موارد واقعیتها با تصورات او کاملاً تطبیق نمی‌کرد.

نه پادشاه، سه شاهزاده حاکم، دو ولیعهد، سیزده رئیس‌جمهوری، ده شیخ، دو سلطان همراه با انبوهی از معاونان رئیس‌جمهوری و نخست‌وزیران و وزیران خارجه و سفیران و دیگر دوستان دربار که از

تقاط مختلف جهان آمده بودند در تخت‌جمشید اقامت گزیدند. شاه تصمیم گرفت قواعد تشریفاتی قرن نوزدهم را رعایت کند، بدین معنی که ارشدترین مهمان دوست و متحدش هایلده‌سلاسی امپراتور اتیوپی، شیریه‌ودا باشد. پرزیدنت ژرژ پمپیدو رئیس جمهوری فرانسه گفت که دعوت را نمی‌پذیرد مگر اینکه بالادست هایلده‌سلاسی و رؤسای کشورهای فرانسه‌زبان بنشینند. شاه زیر بار ترف و پمپیدو در عین اوقات تلخی نخست‌وزیرش را به‌جای خود فرستاد. شاه هرگز پمپیدو را برای این اهانت نبخشید.

پادشاه و ملکه دانمارک نیز جزو مدعوین بودند. و همچنین پادشاهان اردن و بلژیک و پادشاه سابق یونان. ملکه انگلستان در جشن شرکت نکرد و به‌جای خود شوهرش پرنس فیلیپ و دخترش پرنسس آن را فرستاد. پرنس برنهارد از هلند نمایندگی همسرش ملکه ژولیان را برعهده داشت. شاید نومیدکننده‌ترین خبر برای شاه این بود که پرزیدنت تیکسون در جشن شرکت نمی‌کند. (خانم نیکسون رئیس‌افتخاری کمیته امریکایی برگزینی جشنهای ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی بود). اسپرو اکنیو معاون رئیس‌جمهوری نمایندگی ایالات متحد را برعهده داشت و از نظر تقدم، کلیه مدعوین به استثنای سفیر پکن بر او برتری داشتند.

صرفنظر از مدعوین، همه‌چیز جشن را هم از پاریس آورده بودند. در دشت خشک و مرتفع تخت‌جمشید اردوگاهی مرکب از خیمه‌های گرانبها بوسیله ژانسن دکوراتور فرانسوی برپا شده بود. مؤسسه ژانسن از چند دهه پیش تزئینات داخلی کاخهای سلطنتی را انجام داده بود: در ۱۹۲۰ در بنگراده، در ۱۹۳۵ آپارتمانهای خصوصی ادوارد هشتم (دوک ویندزور بعدی) در کاخ باکینگهام، ویلاهایی در کاپ دانتیب و آپارتمانهایی در خیابان پنجم نیویورک. سبک پاریسی کلاسیک ژانسن بسیار با مذاق شاه جور درمی‌آمد.<sup>۲</sup>

آرایشگران طراز اول از سالونهای کاریتا و آلکساندر پاریس به تخت‌جمشید پرواز کردند. الیزابت آردن يك نوع کرم صورت تولید

2) Blanch, Farah Diba, pp. 133-35.

و نیز واشینگتن‌پست، ۲۹ اوت ۱۹۷۱.

کرد که نام آن را فرح گذاشت تا در جعبه‌های مخصوص به مهمانان هدیه شود. باکارا يك گيلاس پایه‌دار کریستال طراحی کرد، سرالین جایگاههای مهمانان را از روی سفالهای قسرن پنجم پیش از میلاد ساخت، رابرت هاویلند فنجان و نعلبکیهایی ساخت که فقط یکبار مورد مصرف مهمانان قرار می‌گرفت و پورتو یکی از بزرگترین تولیدکنندگان ملافه و رومیزی فرانسه، رومیزیهای رسمی و ملافه‌های مهمانان را تهیه کرد. لان‌ون اونیفورمهای جدیدی برای کارمندان دربار تهیه کرد که نیم‌تنه‌های آن به‌طرزی شکیل ولی نه زننده یا بیش از يك کیلومتر و نیم نخ طلا دوخته شده بود. دوختن هریک از این اونیفورمها نزدیک به پانصد ساعت کار لازم داشت.

غذاهای ضیافت تخت‌جمشید را اصولاً رستوران ماکسیم تهیه کرد ولی چندین مؤسسه عمده فرانسوی و سوییسی به آن کمک کردند. از يك سال پیش که وزارت دربار ماکسیم را برای برگذاری این ضیافت بزرگ برای یکصد مهمان در وسط بیابان در نظر گرفته بود، مؤسسه مزبور مشغول تمرین و تدارک بود. آقای لویی ودابل رئیس ماکسیم شخصاً بر این کار نظارت می‌کرد و به این مناسبت يك بشقاب جدید و بسیار عالی محتوی خاویار و تخم بلدرچین آب‌پز اختراع کرد. متأسفانه شاه هیچ‌وقت به خاویار لب نمی‌زد. بنابراین هیچ کس دیگری نمی‌توانست از آن بخورد. این بود که ماکسیم مالاندیشی کرد و در شب مهمانی چند تره‌فرنگی مخصوص سوپ را در برابر شاه گذاشت. او مشغول خوردن شد و هر کسی توانست غذای خودش را بخورد. «بشقاب» مهمانان تکرار شد و این‌بار شاه يك آرتیشو خورد. تنها غذای ایرانی که در صورت غذا وجود داشت خاویار بود؛ مابقی را تقریباً یکسره از فرانسه آورده بودند.<sup>۲</sup>

صورت غذای ضیافت شام اصلی با مرکب سیاه روی صفحات پوست آهو نقش شده و با يك ریسمان تابیده طلائی به‌صورت يك کتاب کوچک با جلد ابریشمی آبی و طلائی صحافی شده بود. پس از تخم بلدرچین یا مروارید دریای خزر، غذای بعدی پاته دم خرچنگ با

سس نانتوا بود. غذای اصلی خوراك پشت مازوی بره سرخ شده در روغن خودش بود که درون آن را با سبزیهای خوشبو انباشته بودند. برای تازه کردن گلوی مهمانان شربت یا شامپانی کهنه فرانسوی (موت ۱۹۱۱) می آوردند. آنگاه خوراك طاووس به سبك شاهنشاهی با سالاد مخلوط طبق سلیقه آلکساندر دوم صرف شد. به عنوان دسر بشقاب انجیر به شکل حلقه ای که درون آن تمشك با پورتو انباشته بودند آوردند. و در پایان قهوه موکا.

شرابهایی که به مهمانان داده شد اختصاصی بود. شراب ناب شامپانی، شاتودوساران، شاتوبریون سفید ۱۹۶۴، شاتولافیت و روشیلد ۱۹۴۵؛ و نیز شامپانی موسینی کنت دو وگه ۱۹۴۵ و دم پرینیون صورتی ۱۹۵۹ که بسیار کمیاب است. همراه با قهوه نیز کنیاك پرنس اوژن مخصوص خمخانه ماکسیم صرف شد.

پس از ضیافت شام، عده دیگری از کارشناسان فرانسوی نمایش نور و صدا و مراسم آتشبازی برپا کرده بودند. ضمناً هنرمندان فرانسوی در اختراع اونیفورمهای «اصیل» سربازان ایرانی چند قرن پیش همکاری کرده بودند تا بتوانند روز بعد از برابر مهمانان رژه بروند. بعد از ظهر فردا مهمانان با دردست داشتن قمقمه های آب یخ بر قالیچه های جایگاه نشستند و به تماشای رؤیای ناتمام شاه از تاریخ ایران پرداختند.

روزنامه‌های ایتالیا جنجال زیادی دربارهٔ اینکه شاه و ملکه ایران تقریباً هیچ لباس و مستخدمی با خود نیاورده و ظاهراً پول هم ندارند براه انداختند. می‌نوشتند آنها حتی در گرفتن اتاق هتل نیز دچار اشکال شده‌اند. یکی از اعضای سفارت انگلیس به وزارت خارجهٔ آن کشور نوشت: «گویا آنها فقط يك اتاق خواب در طبقهٔ چهارم هتل اکسلسیور گرفته‌اند... و آن را نیز يك کارخانه‌دار ایرانی تخلیه کرده و در اختیارشان گذاشته است.»<sup>۷۸</sup> (تمام ایرانیانی که در این روزها به شاه کمک کردند بعدها هزار برابر بیشتر پاداش گرفتند.)

ثالثاً تجربهٔ مصدق شاه را متقاعد ساخت که باید از خودش پول داشته باشد، آن‌هم خارج از کشور. از این تاریخ بود که او به اعضای خانواده‌اش اجازهٔ ثروت‌اندوزی داد.

ملاقات‌کنندهٔ دیگری نیز بود که او هم مانند دکتر فلاندرن بی‌سروصدا سفر کرد و مثل او برای شاه جنبهٔ حیاتی داشت. این شخص محمدجعفر بهبهانیان هفتاد و هفت‌ساله بود و اکنون از ویلای مجلل خود در بازل، پایتخت بانکی سویس می‌آمد چون از نیروهایی که قیام مردم ایران رها کرده بود بشدت می‌ترسید. بهبهانیان با صورت گرد و سبیل خاکستری کوچک و لبخند ظریف خود بیشتر به پدربزرگهای مهربان سویسی — یا شاید دندان‌پزشکان

7) Radji, *In the Service of the Peacock Throne*, p. 314.

۸) مصاحبهٔ نگارنده با ژرژ فلاندرن، ۲۶ فوریه و ۴ آوریل ۱۹۸۵.

بازنشسته شباهت دارد. او قبلاً رئیس املاك سلطنتی و مدیركل حسابداری دربار بود و سرنخهای ثروت شخصی شاه را در دست داشت. شاه از زمان نخستین تبعیدش در ۱۹۵۳ که خود را بی پول یافته بود، این ثروت را در داخل و خارج از کشور بر روی هم انباشته بود. بهبهانیان مانند بسیاری از نزدیکترین و عزیزترین افراد به شاه، در اوائل ۱۹۷۸ از آشوب و انقلاب نگریخته بود. برعکس، در خلال بسیاری از ماههای آن سال، به گفته خودش به عنوان واسطه بین شاه و شریعتمداری، یکی از رهبران مذهبی عمل کرده بود. شریعتمداری به اندازه آیت الله خمینی تندرو نبود و تماس خود را در طول سال ۱۹۷۸ با شاه حفظ کرده بود. سرانجام بهبهانیان مقارن عید میلاد مسیح ۱۹۷۸ تهران را به مقصد خانه اش در بازل ترك نموده بود. بهبهانیان می گوید: «در ۱۶ ژانویه ۱۹۷۹ از رادیو شنیدم که شاه ایران را به مقصد مصر ترك گفته است. همان روز بعد از ظهر به اسوان تلفن کردم و گفتم: اعلی حضرتنا، آیا مایلید من به آنجا بیایم؟ شاه گفت: فوراً بیایید.»

در اسوان وقتی بهبهانیان به هتل رسید او را به آپارتمان اختصاصی شاه هدایت کردند. شاه به او گفت: «می خواهم امور مالی خود را شخصاً در دست بگیرم.» و به بهبهانیان دستور داد بی درنگ به کلیه بانکهای خارجی که شاه در آنها حساب داشت نامه هایی بنویسد و اطلاع دهد که از آن تاریخ اعلی حضرت شخصاً با آنها طرف معامله خواهد بود و او، یعنی جعفر بهبهانیان دیگر از جانب شاه اقدام نخواهد کرد.

چند هفته پس از ورود به مراکش، تنها مشتی از پیشخدمتها و گاردهای محافظ و خانم دکتر پیرنیا پزشك اطفال با شاه و ملکه مانده بودند. باید این مطلب را ذکر کرد که شاه از پراکندگی اطرافیانش ناراضی نبود. زیرا او نیز نظیر بسیاری از اشخاص ثروتمند، همیشه درباره پول نگران بود. او قبلاً هیچ نظارتی بر امور مالی خودش نداشت و اکنون کثرت تقاضاهای پول او را ناراحت و نگران می ساخت. به اشخاصی که برای درخواست کمک مالی به مراکش می آمدند و در ازاء خدمات گذشته خود پول مطالبه می کردند جواب می داد: «ما فعلاً در تبعید بسر می بریم و پول نداریم.» این موضوع با واقعیت تطبیق نمی کرد ولی یقیناً او دیگر به اندازه زمان قدرتش پول در اختیار نداشت.

اندکی پس از آنکه شاه روانه تبعید شد، اشرف در مراکش به او پیوست. در آنجا این فکر را به او تلقین کرد که متحدانش به او خیانت ورزیده‌اند، در درجه اول امریکا بطور اعم و جیمی کارتر بطور اخص. درواقع دولت امریکا با شخص او به طرزی متفاوت رفتار کرده بود. وقتی در اوائل ۱۹۷۹ تقاضا کرد روایت و رودش به امریکا تجدید شود، هارولد ساندروز معاون وزارت خارجه نوشت این يك مسئله خاص بشمار می‌رود زیرا «نظر ایرانیان نسبت به او بدتر از شاه است. سابقه نفرت‌انگیز اشرف ممکن است او را از دریافت ویزای امریکا محروم سازد.» ۲۵ اشرف طی سی سال گذشته مرتباً و بدون هیچ مسأله‌ای به امریکا می‌رفت و لذا سرانجام روایت و رودش تجدید شد. اشرف تنها کسی نبود که به این گونه کارها دست می‌زد. در سالهای ۱۹۷۰ تمام کشور برای معامله‌گران اعم از مرد و زن تبدیل به سرزمین عجایب شده بود. پرداختهای غیرقانونی، کارمزد دلالان، تفاهم سری بین شاهپورها و متصدیان روابط عمومی، شاهدختها و مأموران سیا، کیفهای سامسونایت مملو از اسکناسهای صد دلاری که در هواپیماهای جت خصوصی حمل می‌شد، شرکتیایی با نشانی صندوق پستی در کارائیب و لیشتن‌اشتاین، دستورهای ضد و نقیض محرمانه که در جلسات خصوصی با حضور شاه صادر می‌شد... این بود محیطی که از ۱۹۷۳ به بعد معاملات در آن انجام می‌گرفت.

هرکس برای خودش پوششی درست کزده بود. دوستان نزدیک شاه خود را «نماینده» شرکتیهای مختلف خارجی کرده و اصرار داشتند که بدون دخالت آنان هیچ کاری انجام نمی‌گیرد و هیچ قراردادی امضا نمی‌شود. در واقع در حدود پنج شش «نماینده عالی» با کمک بیست و پنج تا سی «نماینده جزء» عملاً مسیر اقتصادی کشور را تعیین می‌کردند. هیئت وزیران و شورای عالی اقتصاد مجری خواسته‌ها و دستورهای این

۲۵) یادداشت ساندروز به دیوید نیوسام، ۱۸ آوریل ۱۹۷۹.

عده معدود بودند. یکی از وزیران مهم - که بعدها با بخش عمده ثروتش به غرب گریخت - وقت زیادی صرف می‌کرد و تلاش زیادی بکار می‌بست تا مطمئن شود هرچه شاهپورها و شاهدختها می‌خواستند بدست آورند. یکی از اعضاء خانواده پهلوی گنجینه‌های هنر ملی ایران بویژه صنایع دستی طلای مربوط به دوران باستان را که در تپه مارلیک از زیر خاک درآمده بود علناً دزدید و برای استفاده شخصی به خارج از کشور برد. شاه در ۱۹۷۱ و ۱۹۷۴ و بالاخره در ۱۹۷۸ که دیگر خیلی دیر شده بود کوشید جلو این‌گونه فساد را بگیرد. اما همیشه این‌کار را با تردید می‌کرد. نظر باطنی‌اش این بود که اگر بازرگانان معمولی ایرانی از قبل سیاستهای او کوههایی از پول بدست می‌آورند، دلیلی ندارد که خانواده خودش از مزایائی که به ایران داده است بهره‌مند نشوند.

در کشورهای پادشاهی در داخل هر درباری دربارهای کوچک‌تری وجود دارد. در تهران دربارهای اقماری حسودانه دور و بر قسوم و خویشهای شاه که بواسطه بستگی به او نفوذ زیادی در کشور داشتند می‌چرخیدند. هریک از برادران و خواهران شاه انبوهی از مفتخورها و چاپلوسان خودش را داشت؛ اینان مردان و زنانی بودند که از جانب والاحضرتها قراردادهای را پابرجا می‌کردند و حق دلالتی می‌گرفتند.

دربارهای کودکان یا کودکان درباری هم دست در کار بودند. بعضی از آنان در سالهای ۱۹۷۰ در نهایت بی‌بندوباری می‌زیستند. مقادیر زیادی مواد مخدر بویژه کوکائین به ایران وارد می‌کردند و موقعیت والدینشان مانع از این می‌شد که مقامات گمرکی جامه‌دانهایشان را بگردند. اغلب به يك دلال کلمبیایی مراجعه می‌کردند. این شخص بقدری به تهران سفر کرده بود که به او لقب «کنکورد» داده بودند. هریک از بچه‌های درباری می‌توانست در فرودگاه بسا وی تماس بگیرد و مقامات گمرکی را تهدید کند: «اگر مزاحم من بشوید اسم شما را به ... خواهم داد.»

فساد دربار به این علت گسترش یافته بود که ایرانیان جاه‌طلب قادر به کسب قدرت سیاسی نبودند و تنها می‌توانستند به عنوان نوکر و عامل شاه خدمت کنند ولی نه بیشتر. مناصبی از قبیل وزارت و

استانداری و ریاست دانشگاه که به آنان تفویض می‌شد همگی از شاه ناشی می‌گردید. این مشاغل بیشتر جنبه بخشش به‌عنوان وام داشت و هر لحظه ممکن بود از آنان بازستانده شود. اما می‌توانستند به‌جای کسب قدرت به کسب ثروت پردازند. وانگهی، می‌بایست ثرویشان را به‌نمایش بگذارند. در جهان سوم هیچ‌گاه خیاطان و سازندگان اتومبیل‌های لوکس و فروشندگان هواپیماهای جت کوچک و دالان تابلو و شراب‌فروشان و پوست‌فروشان و جواهرفروشان مثل ایران در سالهای ۷۰ سود نبرده بودند.<sup>۲۶</sup>

در نظر بی‌چیزها این‌گونه کارها فقط خودنمایی ثروتمندان بود. ولی در میان ثروتمندان نیز دو طبقه ثروتمندان قدیمی و ثروتمندان نوکیسه وجود داشت. ثروتمندان قدیمی دوست داشتند خودشان را «هزار فامیل» بنامند، زمینداران بزرگی که طی چند قرن بخشهایی از ایران را مالک بودند و بر آن حکومت می‌کردند. رضاشاه املاک عده‌ای از آنان را بزور گرفته بود و برخی دیگر در نتیجه اصلاحات ارضی محمدرضاشاه نفوذشان را از دست داده بودند، هرچند ثرویشان به مقدار زیاد افزایش یافته بود. بعضی از آنان پهلویها را تازه‌به‌دوران رسیده‌های مبتذل می‌دانستند ولی نفرت واقعی آنان از هزاران بندوبست‌چی بود که از شکوفایی بازار نفت و سرازیر شدن سیل پول در سالهای ۱۹۷۰ ثروتمند شده بودند و اتومبیلها و لباسها و جواهرات و خانه‌های خود را حتی بیش از ثروتمندان قدیمی به معرض نمایش می‌گذاشتند. یکی از این افراد خانه‌اش را عیناً از روی طرح کاخ تریانون کوچک در پاریس بنا کرده بود.

بعدها خانم افشار همسر رئیس‌کل تشریفات که خودش از خانواده‌های قدیمی است شکایت کرد: «پس از انقلاب سفید هزار فامیل از بین رفتند. دیگر معلوم نبود پدر هرکس کیست. ممکن بود زنی با پالتوی مینک دیور به آرایشگاه برود و پالتو را طوری به جارختی بپاویزد که مارک آن به چشم بخورد. این تازه‌به‌دوران‌رسیده‌ها بودند که به چشم مردم خاک می‌پاشیدند نه ما.»<sup>۲۷</sup>

26) Graham, *Iran: The Illusion of Power*, pp. 77-92.

۲۷) مصاحبه نگارنده با خانم افشار، ۱۳ ژوئیه ۱۹۸۵.

هیچ چیز مثل کیش مظهر رسواکننده زیاده‌رویهای دربار پهلوی نبود. کیش جزیره‌ای است کوچک و خشک و شنزار در نزدیکی تنگه هرمز در جنوب شرقی خلیج فارس. بعضیها می‌گویند جزیره سندباد بحری بوده است. در هر حال خلیج فارس همیشه یکی از راههای عمده تجارتی جهان و کیش طی قرون متمادی پایگاه دزدان دریایی بوده که با طلا و مرواریدهایی که از کشتیها غنیمت می‌گرفتند زندگی می‌کردند. تا اینکه سرانجام در ۱۸۵۰ ناوگان بریتانیا موفق شد خلیج فارس را از لوٹ دزدان دریایی (و رقبای عرب شرکت هند شرقی انگلیس) پاک‌سازد و اهالی کیش به زندگی عادی‌تری بپردازند. کشتکاران خرما و غواصان مروارید در خاک اصلی و کرانه‌های ساحلی آن می‌زیستند. در اواسط قرن بیستم تجارت مروارید رو به زوال رفت و تا زمانی که پهلویها متوجه کیش شدند، هیچ چیز جالبی در آن جزیره روی نداد. ولی ناگهان سکوت آن شکسته شد.

در اوائل دهه ۷۰ شاه تصمیم گرفت کیش را به یک استراحتگاه زمستانی تبدیل کند. او کاخ کوچکی برای خودش در ساحل دریا بنا کرد. در هر تعطیل آخر هفته تعداد زیادی از افراد خانواده سلطنت به کیش رفت و آمد می‌کردند. حتی اسبها را با هواپیما به کیش می‌بردند و سپس بازمی‌گردانند. شاه اصرار می‌ورزید که می‌تواند در آنجا سواری کند ولی گرمای شدید خلیج به هیچ اسب اصیلی اجازه نمی‌داد مدت زیادی در آنجا بماند.

کاخ شاه با دیوارهای سفید و پشت‌بامهای سراشیب آبی خود درست در برابر دریا قرار داشت. خانواده سلطنتی بیشتر اوقات خود را در پلاژ می‌گذرانند. هروقت یکی از آنسان به شنا می‌پرداخت، مأموران نجات غریق پیشاپیش او می‌رفتند تا او را از حمله کوسه‌ها حفظ کنند. فرزندان شاه اقامتگاههای جداگانه در فاصله سه کیلومتری داشتند. سگهای پهلوی در همه‌جای کاخ در گردش بودند. لسلی پلانک زندگینامه‌نویس رسمی ملکه می‌نویسد حضور سگها در اطراف میز غذاخوری این احساس را القا می‌کرد که به افراد خانواده خوش

می‌گذرد. حتی پیشخدمتها اگرچه بدون شك از سگها وحشت داشتند، ولی یادگرفته بودند که حیوانات بخشی از زندگی خصوصی خانواده سلطنت را تشکیل می‌دهند و باید با آنها خوشرفتاری کنند. خانواده سلطنت با این کار خود بطور غیرمستقیم می‌خواهد به هموطنانش درس حیوان دوستی بیاموزد. و حال آنکه می‌دانیم سگ در نظر مسلمانان حیوانی است ناپاک.<sup>۲۸</sup>

اما کیش فقط شامل کاخ شاه نبود. در اواسط دهه ۷۰ تبدیل به استراحتگاه زمستانی ثروتمندان ایرانی و سرشناسان اروپایی و قماربازان عرب شده بود. هنگامی که بازار محلی را خراب کردند تا به جای آن بناهای مدرن بسازند، این کار خشم اهالی جزیره را برانگیخت. کیش به علت گرمای زیاد فقط سالی شش ماه می‌توانست استراحتگاه باشد. هر چیزی را بدون استثناء می‌بایست وارد کنند. زمینهای گلف را می‌بایست بیست و چهار ساعت شبانه روز آبپاشی کنند.

میلیونها دلار برای ویلاهای خصوصی و هتل‌های لوکس و کازینو و زمینهای گلف و مغازه‌هایی که اجناس بخشوده از حقوق گمرکی می‌فروختند (کیش بتدریج آزاد بود) خرج شد. بعضیها می‌گفتند این هزینه‌ها از پول شخصی شاه است. دیگران می‌گفتند از دولت دزدیده شده است. اسنادی که بعدها انقلابیون انتشار دادند فاش ساخت که در واقع هزینه بیشتر طرحها را دولت پرداخته بوده است. ساواک ۸۰ درصد آن را مالک بود و بقیه را بانکهای مختلف از جمله بانک عمران پرداخته بودند که شریک نزدیک خانواده پهلوی بود. طبق مدارکی که پس از انقلاب منتشر شد در تأمین پول برای عمران کیش کارهای خلاف قانون زیادی صورت گرفته بود.<sup>۲۹</sup>

قرار بود کیش از نظر شیکی و تجمل بی‌نظیر باشد، مونت کارلوی خاورمیانه شود، بهشتی در خلیج فارس باشد. از مؤسسه مادام کلود دختران تلفنی را با هواپیمای کنکورد از پاریس می‌آوردند (به سفیر

28) Blanch, *Farah Diba*, pp. 138-142.

29) Graham: *Iran, The Illusion of Power*, pp. 159-160.

انگلیس اطمینان دادند که تعدادی دختران انگلیسی نیز وجود دارند (۳۰)، متصدیان میزهای قمار از افریقای جنوبی، بوتیکها از رم، دستگاههای صوتی و موتوسیكلتها و دوربینهای عكاسی و اتومبیلهای مخصوص پلاژ از ژاپن. و مشتریان از سراسر خاورمیانه. همه اینها خواب و خیال بود. چون در این میان يك مسئله كوچك وجود داشت: اعراب ثروتمند ترجیح می دادند برای قمار و عیش و عشرت به اروپا بروند. معدودی از آنان مایل بودند این گونه كارها را زیر نظر مالكان كیش یعنی ساواك انجام بدهند.

تأسیسات كیش رسماً در ژانویه ۱۹۷۸ افتتاح شد. گلپای سرسبد كافه نشینان پارسی را با هواپیما به آنجا بردند. هنوز بسیاری از ساختمانها ناتمام بود ولی يك هتل آماده پذیرایی بود و می گفتند با كلید هر اتاقی، دختری به درون آن اتاق فرستاده می شود. كازینو نیز آماده كار بود.

تقریباً مقارن همین ایام بود كه نخستین غرش خشم علیسه شاه در خیابانها به گوش رسید. چند ماه پس از گشایش كیش، شاه در تلاش برای آرام ساختن مردم دستور داد تمام كازینوها را در ایران - كه تقریباً همه آنها متعلق به خودش و خانواده اش بود - تعطیل كنند. گزارش داده شد كه شخصی كه متصدی عمران كیش بود هنگام انقلاب با کیفی مملو از اسكناسهای صد دلاری با هواپیمای اختصاصی كیش گریخته است.

مثال پرونده‌ای که در نیویورک تسلیم دادگاه شد و ادعا می‌کرد شاه ۲۰ میلیارد دلار از اموال عمومی را دزدیده است بدون مراجعه به هیچ‌یک از مدارک واقعی موجود در تهران تهیه شده بود. رقم ادعائی نیز چیزی جز حدس و گمان نبود.

مأموران تحقیق اسنادی را یافتند که نشان می‌داد شاه از سال ۱۹۴۶ حسابی در بانک چیس داشته است. و نیز فتوکپی چک‌هایی به دست آمد که چیس پس از آن تاریخ به دستور بانک ملی ایران مبالغی به حساب شاه واریز کرده بود. مبلغ هریک از این چک‌ها از ۱,۰۰۰ دلار تا ۱۵۰,۰۰۰ دلار بود. سپس بانک مرکزی اسنادی پیدا کرد که نشان می‌داد سازمانهای دولتی ایران وامهای هنگفتی به شاه و خانواده‌اش پرداخته‌اند - وامهایی که بنظر نمی‌رسید پس‌داده باشند. ۱۸ و نیز مدارکی دربارهٔ بنیاد پهلوی یافتند که در ظاهر یک مؤسسه خیریه بود ولی در باطن قدرت خود را در تحکیم رژیم بکار می‌برد.

بنیاد پهلوی در ۱۹۵۸ تأسیس شده بود و شاه در ۱۹۶۱، یعنی در زمانی که ثروت خانواده سلطنتی یک مسئله سیاسی شده بود، داراییهای عمدهٔ پهلویها را به آن منتقل ساخته بود. امور خیریهٔ بنیاد پهلوی نیز فاقد اهمیت نبود. در ۱۹۷۷ هزینهٔ تحصیل دوازده هزار دانشجو را در خارج از کشور می‌پرداخت که می‌بایست فقط ۲۵ درصد آن را که به عنوان وام گرفته بودند پس از خاتمهٔ تحصیل مسترد کنند. همچنین به اشخاص فقیر و معلول غذا و کمک مالی می‌داد. برای خانواده‌های پاسبانان و سربازانی که در حین خدمت به کشور شهید شده بودند مقرری برقرار می‌کرد. یک شرکت انتشاراتی را اداره می‌کرد و به پرورشگاهها کمک مالی می‌پرداخت. ولی امور خیریهٔ بنیاد جنبهٔ سیاسی هم داشت. شرکت انتشارات بنیاد کتابهایی را منتشر می‌کرد که غالباً تبلیغ برای پهلویها بود. پرورشگاهها نیز (مثل همهٔ دیکتاتوریمهای راست و چپ) می‌بایست افرادی را برای نیروهای انتظامی تربیت کنند.

در اواخر سلطنت شاه، داراییهای بنیاد شامل هتلها، سهام در

کارخانه‌های سیمان و قند، شرکت‌های بیمه، کشتیرانی و اتومبیل‌سازی و بیشتر کازینوهای ایران بود. هیچ‌کس ارزش کل آنها را نمی‌داند ولی در حدود ۳ میلیارد دلار تخمین زده می‌شد. بنیاد پهلوی صددرصد سهام بانک عمران را داشت که بتمنهایی دارایی‌هایش بالغ بر ۱/۰۵ میلیارد دلار می‌شد. بانک مزبور در ۱۹۵۲ بمنظور کمک به آبادانی و فروش املاک سلطنتی (و نیز جمع‌آوری بدهیهای کشاورزان به شاه) تأسیس شده بود ولی در سالهای ۷۰ وظیفه آن بیشتر خرید و فروش املاک بود که از طریق آن اعضای مختلف خاندان سلطنت بطور مجزا ثروت‌های گزافی اندوخته بودند. ۱۹.

همه‌چیز درهم پیچیده بود. از مدارکی که بانک مرکزی در اواخر ۱۹۷۹ تهیه کرد معلوم شد که بانک توسعه صنعتی و معدنی ایران به بستگان شاه یا مؤسساتی که بنیاد پهلوی در آن سهم بود مبلغ ۵۷۰ میلیون دلار وام پرداخته است - که دو برابر ۲۱۵ میلیون دلار سرمایه و ذخایر گزارش‌شده بانک در ۱۹۷۸ بود. بعضی از قراردادهای وام برخلاف قوانین ایران هیچ‌گاه به ثبت نرسیده یا تضمین نشده بود. در بسیاری از معاملات مالی که ثروتمندان برای خودشان ترتیب می‌دادند رد پای پول و کاغذ به هم می‌پیوست، یکدیگر را قطع می‌کرد و گاهی به خارج از مرزها منتفی می‌شد و به نحوی گیج‌کننده و سرانجام بهت‌آور به ایجاد حسابهای سپرده با مبالغی سرسام‌آور می‌انجامید. طبق اظهار تحقیق‌کنندگان در تهران، وجه واهی که ظاهراً برای ساختمان یک هتل در تهران داده شده بود، در لوکزامبورگ به حساب یک شرکت مشاور اسرائیلی انتقال یافته بود. به گفته گروه تحقیق وامهای بازپرداخت‌نشده بانک عمران به بنیاد پهلوی بررویهم بالغ بر ۱۸۰ میلیون دلار می‌شد که سه برابر سرمایه و ذخایر گزارش‌شده بانک در ۱۹۷۸ بود. همچنین یک شرکت ساختمانی به نام «آتی‌ساز» پیدا کردند که بانک عمران ۱۳۸ میلیون دلار وام تضمین‌نشده به آن پرداخته بود. (در ۱۹۷۸ بانک به عنوان وثیقه هتل هایت تهران را پذیرفت که متعلق به بنیاد پهلوی بود. اما به گفته تحقیق‌کنندگان ایرانی ارزش این هتل

فقط ۳۰ میلیون دلار بود.) می گفتند «آتی ساز» از جانب شاه برای تملییر پولها مورد استفاده قرار می گرفته است. می گفتند این کار را جعفر بهبهانیان بانکدار خصوصی شاه انجام می داده است - همان شخصی که برای دیدار با شاه به اسوان آمد و به او نصیحت کرد اگر می خواهد تخت و تاجش را باز یابد از انگلیسیها پوزش بخواهد. ۲۰ بهبهانیان از هنگامی که مراکش را ترك کرده بود، در مخفیگاه بسر می برد زیرا عقیده داشت رژیم جدید در تعقیب اوست - و نیز بخاطر این داستان که صد میلیون دلار از اربایش دزدیده است. وقتی شاه در باهاما بسر می برد بهبهانیان یکبار تلفنی با او صحبت کرد و ضمن شکایت از اینکه پس از سالها خدمت نامش لکه دار شده است، به گریه افتاد. شاه کوشید به او دلداری بدهد. از آن هنگام به بعد بهبهانیان دیگر با شاه تماس نگرفت.

سالها بعد بهبهانیان در مصاحبه ای در خانه اش در سویس اظهار داشت که «آتی ساز» شرکتی بود که خود او بمنظور احداث استراحتگاهی در کرانه دریای خزر تأسیس کرده بود. او گفت پول از املاک سلطنتی تأمین شده بود و بنابراین به سود شاه تمام شد. او نیز گفت هتل هایت را به مبلغ ۲۵ میلیون دلار به بانک عمران فروخته است. تحقیق کنندگان بانک مرکزی ادعا کردند بانک عمران ۱۵ میلیون دلار از وجوه «آتی ساز» را به بانک میلواکی منتقل کرده و این مبلغ متعاقباً به شعبه «اتحادیه بانکهای سویس» در نیویورک انتقال یافته است. در این خصوص نیز مدارک مسلمی وجود ندارد و بهبهانیان منکر این است که هیچ اقدام غیرقانونی صورت گرفته باشد. او گفت قسمت عمده ثروت شاه در خارج از سرمایه گذاری در ملکی در اسپانیا ناشی می شود که در سالهای دهه ۶۰ بهبهانیان برایش خریده است. بهبهانیان گفت پول اولیه از فروش املاک سلطنتی تأمین شده بود. او گفت در اوائل دهه ۷۰ بخشی از سهام شاه را در شرکت های ایرانی فروخته و به سودهایی که از ملك واقع در اسپانیا عاید شده بود به حساب شاه در خارج از کشور افزوده است. این وجوه قسمت اعظم ثروت شاه در خارج

را تشکیل می‌دهد. ۲۱.

بمنظور جوابگویی به اتهامات مربوط به دزدیدن میلیاردها دلار از ایران، شاه باربارا والترز خبرنگار تلویزیون «ای بی سی» را در اتاق بیمارستان نیویورک به حضور پذیرفت. شاه به او گفت که بحث دربارهٔ رقم میلیاردها دلار پوچ و مسخره است. مردم نمی‌دانند یک میلیارد دلار چقدر پول است تا چه رسد به ۲۵ میلیارد دلار که او را متهم به داشتن آن می‌کنند. او قبول کرد که بی‌چیز نیست ولی شاید ثروتمندتر از بعضی میلیونرهای آمریکایی نباشد. شاه گفت ثروت او بین ۵۰ تا ۱۰۰ میلیون دلار است.

و نیز مصرانه به باربارا والترز گفت که مجبور شده به ایالات متحده بیاید چون در مکزیك دستگاه کت‌اسکن وجود نداشته است. این موضوع حقیقت نداشت. ۲۲.

گارد ملی برای افراد اعزامی خود پول مطالبه نمی‌کرد. شاه می‌بایست بهای ناهار و شام آنها را بپردازد. همگی آنان در هتل غذا می‌خوردند و صورتحساب ماهانه آنان به بیش از ۲۱،۰۰۰ دلار بالغ گردید. نخستین صورتحساب برای کل سیستم امنیتی و تجهیزات که در ویلا نصب شده بود ۸۶،۰۰۰ دلار بود. مارك مرس مرتباً شکایت می‌کرد که اینها خیلی گران است. چوچو این شکایتها را «بسیار حقیرانه» می‌نامید. اما قبول کرد که مأموران امنیتی همیشه گرسنه بودند و عادت نداشته در هتل مجللی که برایشان در نظر گرفته شده بود غذا بخورند. بنابراین گاهی به خود اجازه می‌دادند بعضی غذاهای خوشمزه و گرانبها را سفارش بدهند. در چنین موقعیتی کیست که این کار را نکنند؟ وانگهی شاه واقعاً احتیاج به محافظت داشت. وقتی وارد پاناما شد، حجت‌الاسلام خلخالی گفته بود اکنون فرزندان شاه به فهرست محکومین به مرگ اضافه شده‌اند. «کوماندوهای ما که تعدادشان زیاد است، در کشورهای مختلف بخصوص در فلسطین و امریکا آموزش دیده‌اند.» مگر حتی همسر شاه تشویق به کشتن او نشده بود؟